

غزوه قینقاع

آغاز غزوه قینقاع در سال دوم هجری قمری ...



آغاز غزوه قینقاع در سال دوم هجری قمری

پس از آن که پیامبر(ص) به مدینه هجرت و نظام حکومتی اسلام را پایه ریزی نمود، با یهودیان مقیم این شهر و حوالی آن، پیمان همزیستی مسالمت آمیز امضا کرد و از آنان تعهد گرفت که با دشمنان اسلام همکاری نکرده و بر علیه اسلام و مسلمانان، هیچ دسیسه و فتنه ای ایجاد نکنند.

اما قوم یهود، هر گاه احساس می کرد که پیامبر اسلام(ص) و حکومت اسلامی در مدینه منوره، در معرض خطر قرار گرفته است، خوشحال شده و در صدد همکاری با دشمنان اسلام بر می آمدند و پیمان نامه خویش را نقض می کردند.

یکی از قبایل یهود مدینه، طایفه "قینقاع" بود، که افراد آن، در حوالی مدینه می زیسته و به کار تجارت و بازرگانی می پرداختند و از داشتن زمین های زراعی، باغستان و دام داری محروم بودند.

آنان در محله خویش، بازار بازرگانی مهمی داشتند که بسیاری از عرب ها، اعم از مسلمان، مسیحی، یهود، مشرک و بت پرست، در آن جا خرید و فروش می کردند.

روزی، یکی از بانوان مسلمان در آن جا مورد اهانت و استهزا قرار گرفت و همین امر، موجب درگیری و زد و خورد میان مسلمانان و یهودیان حاضر گردید و در این میان، یک تن از یهودیان و یک تن از مسلمانان کشته شدند. هم چنین پس از پیروزی سپاه اسلام بر مشرکان قریش در "نبرد بدر" و کشته و اسیر شدن بسیاری از مشرکان مکه، یهودیان مدینه از این پیروزی غرور آفرین مسلمانان، احساس ناراحتی و حسادت می کردند و از هر راه ممکن در صدد دشمنی با مسلمانان و تحقیر آنان بر می آمدند. تا این که روزی رسول خدا(ص) وارد بازار آنان گردید و آنان را گرد آورد و به موعظه و اندرزشان پرداخت و آنان را به یاد پیمان نامه هایشان انداخت و از اختلاف و دشمنی، آنان را بر حذر داشت و سرانجام به آنان فرمود: یا معشر یهود! أسلموا، فوالله ائکم لتعلمون أتی رسول الله، قبل أن یوقع الله بکم مثل وقعه قریش.

یعنی: ای جماعت یهود! تسلیم شوید [و گردنکشی و دشمنی نکنید] سوگند به خدا، شما می دانید که من رسول خدا هستم [زیرا در کتاب مقدستان، به آن بشارت داده شده است] پس متوجه باشید به سرنوشتی که قریش دچار شده اند، شما را خدا به آن دچار نسازد.

یهودیان به پیامبر(ص) پاسخ های ناهموار داده و گفتند: اگر در جنگ با مردمی که شیوه نبرد نمی دانند، پیروز شده ای، مغرور مشو. به خدا سوگند، اگر با ما نبرد کنی ما را خواهی شناخت.

خداوند سبحان، در این هنگام، این آیه را بر رسول خدا(ص) نازل کرد: و إِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلِي سَوَاءٍ، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ.

یعنی: هر گاه [با ظهور نشانه هایی] از خیانت گروهی بیم داشته باشی [که عهد خود را شکسته و حمله غافلگیرانه کنند]، به طور عادلانه به آنها اعلام کن که پیمانشان لغو شده است؛ زیرا خداوند، خائنان را دوست نمی دارد.

پس از نزول این آیه، پیامبر اسلام(ص) دستور حمله به سوی طایفه قینقاع را صادر کرد. آن حضرت، "ابولبابه بن عبد المنذر" را در مدینه به جای خویش گمارد و به همراه هفت صد مرد جنگی که سیصد تن از آنان، زره بر تن داشتند در 15 شوال سال دوم قمری، به سوی قینقاع حرکت کرد و یهودیان این محله از ترس رویارویی با مسلمانان، وارد دژ خویش شده و آن را از پشت بستند. پیامبر(ص)، آنان را محاصره کرد و به مدت 15 روز به این محاصره ادامه داد، تا این که یهودیان تسلیم شدند. مسلمانان، آنان را دست بستند و قصد اعدامشان نمودند.

ولي عبدالله بن ابي بن سلول، سر دسته منافقان مدینه که با يهوديان حشر و نشر داشته و سابقاً با طایفه آنان هم پيمان بود، از آنان در نزد پیامبر(ص) شفاعت کرد و اصرار و تاکید فراوان نمود، تا آن حضرت از کشتن آنان، درگذشت. ولي شرط نمود که آنان باید تمام ازارهاي جنگي و دارايي هاي خويش را واگذارند و به همراه زنان و فرزندان خويش، اين سرزمين را ترك گویند و به سوي شام هجرت کنند.

يهوديان، به ناچار تمام دارايي هاي خويش را گذاشته و به همراه زنان و فرزندان شان، مدینه را ترك و به خيبر رفتند. در آن جا، تعدادي ماندني شده و بقيه به "اذرعات" مجاور سرزمين اردن، در سرزمين شام، هجرت کردند و مسلمانان را از شرارت ها و دشمني هاي خويش رها ساختند. پیامبر(ص) اموال و دارايي هاي آنان را به غنيمت گرفت و خمس آن ها را براي خويش برداشت و بقيه را ميان مبارزان تقسيم کرد. اين، نخستين موردی بود که پیامبر(ص) از غنيمت جنگي، خمس گرفته بود.